

بررسی و مقایسه‌ی ضرب‌المثل‌های سیستمی مربوط به زن و خانواده در دو مقوله‌ی ناچاری و اصالت/نسب، بر مبنای چارچوب فرکلاف

زهرا بهاری^۱، احمد مجوزی^۲، هنگامه واعظی^۳

۱. گروه زبان انگلیسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

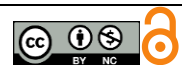
۲. گروه زبان انگلیسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: a.mojavezi@iaua.ac.ir

چکیده

زن به عنوان رکن اساسی خانواده و جامعه، نقشی چندبعدی و حیاتی ایفا می‌کند. جایگاه او همواره در سطوح خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مورد توجه بوده است. در خانواده، زن همسر، شریک زندگی، محور تربیت نسل آینده و انتقال‌دهنده فرهنگ است و در جامعه در توسعه اقتصادی و تصمیم‌گیری‌ها مشارکت دارد. این مقاله با استفاده از نظریه فرکلاف، جایگاه زن را در ضرب‌المثل‌های سیستمی بررسی می‌کند و آن‌ها را در دو مقوله تحلیل می‌نماید. ناچاری (۳ ضرب‌المثل) و اصالت/نسب (۲۶ ضرب‌المثل). داده‌ها از طریق بررسی کتاب‌ها و مصاحبه با پوهان بالای ۵۰ سال جمع‌آوری شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد در مقوله ناچاری، زنان افرادی صبور و تابع شرایط ترسیم می‌شوند و در مقوله اصالت و نسب، به عنوان حافظان شرافت خانوادگی برجسته می‌گردند. این دو مقوله در کنار هم، سیستم ارزشی فرهنگ را نشان می‌دهند: پذیرش تقدیر در مقابل حفظ ساختارهای خانوادگی. ضرب‌المثل‌های ناچاری بر سازگاری فردی تأکید دارند و ضرب‌المثل‌های اصالت/نسب بر ثبات جمعی. مقاله نشان می‌دهد این ضرب‌المثل‌ها چگونه کلیشه‌های جنسیتی را بازتولید کرده و مکانیزم‌های کنترل اجتماعی و خانوادگی را تقویت می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: ضرب‌المثل‌های سیستمی، زن، خانواده، ناچاری، نسب، خویشاوندی



شیوه استفاده: بهاری، زهرا، مجوزی، احمد، و واعظی، هنگامه. (۱۴۰۶). بررسی و مقایسه‌ی ضرب‌المثل‌های سیستمی مربوط به زن و خانواده در دو مقوله‌ی ناچاری و اصالت/نسب، بر مبنای چارچوب فرکلاف. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۲)، ۱-۲۲.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۴ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

An Examination and Comparison of Sistani Proverbs Concerning Women and the Family in the Two Categories of Compulsion and Ancestry/Lineage, Based on Fairclough's Framework

Zahra Bahari¹, Ahmad Mojavezi^{1*}, Hengameh Vaezi²

1. Department of English, Zah.C., Islamic Azad University, Zahedan, Iran

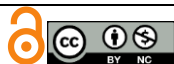
2. Department of English, Ra.C., Islamic Azad University, Rasht, Iran

*Corresponding Author's Email: a.mojavezi@iau.ac.ir

Abstract

As a fundamental pillar of both the family and society, women perform vital and multidimensional roles. Their status has consistently attracted attention at familial, social, economic, and cultural levels. Within the family, a woman serves as a wife, life partner, central agent in the upbringing of future generations, and transmitter of culture; within society, she participates in economic development and decision-making processes. Drawing on Fairclough's theory, this article examines the representation of women in Sistani proverbs and analyzes them within two categories: compulsion (3 proverbs) and ancestry/lineage (26 proverbs). The data were collected through a review of relevant books and interviews with local residents over the age of 50. The findings indicate that, within the category of compulsion, women are portrayed as patient individuals who submit to prevailing circumstances, whereas within the category of ancestry and lineage, they are foregrounded as guardians of family honor. Taken together, these two categories reveal the value system of the culture: acceptance of fate on the one hand and preservation of family structures on the other. Proverbs concerning compulsion emphasize individual adaptation, whereas those concerning ancestry/lineage stress collective stability. The article demonstrates how these proverbs reproduce gender stereotypes and reinforce mechanisms of social and familial control.

Keywords: *Sistani proverbs, women, family, compulsion, lineage, kinship*



How to cite: Bahari, Z., Mojavezi, A., & Vaezi, H. (2027). An Examination and Comparison of Sistani Proverbs Concerning Women and the Family in the Two Categories of Compulsion and Ancestry/Lineage, Based on Fairclough's Framework. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(2), 1-22.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 30 April 2026

Revise Date: 26 July 2026

Accept Date: 04 August 2026

Initial Publish: 07 August 2026

Final Publish: 22 June 2027

مقدمه

ضرب‌المثل‌ها، به‌عنوان بخشی از گنجینه‌ی فرهنگ شفاهی، بازتاب‌دهنده‌ی ارزش‌ها، باورها و ساختارهای اجتماعی یک جامعه هستند (1). در این میان، ضرب‌المثل‌های سیستانی، به‌دلیل موقعیت جغرافیایی و تاریخی خاص این منطقه، حاوی مضامین عمیق فرهنگی و اجتماعی‌اند که بررسی آن‌ها می‌تواند زوایای پنهان نگرش‌های جمعی را آشکار سازد. پژوهش حاضر به بررسی و مقایسه‌ی ضرب‌المثل‌های سیستانی مرتبط با زن و خانواده در دو مقوله‌ی «ناچاری» و «اصالت/نسب» می‌پردازد و از چارچوب نظری فرکلاف برای تحلیل گفتمان این پژوهش استفاده می‌کند (2).

بی‌گمان، بخشی از میراث معنوی و فرهنگ عامیانه‌ی این سرزمین، کلمات قصار، ضرب‌المثل‌ها و امثالی است که گاه از دوران ماقبل تاریخ سرچشمه گرفته و برخی از آن‌ها تا این زمان هنوز بر زبان مردم جاری است. از این‌رو، این میراث یکی از ذخایر ارزشمند زبانی گویش سیستانی محسوب می‌شود که، مانند هر زبانی، باعث غنای این گویش و استفاده از کل ظرفیت‌های آن می‌شود (3). این گنجینه‌های زبانی که در بستر جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی خاص این منطقه شکل گرفته‌اند، نه‌تنها ابزاری برای انتقال دانش بومی محسوب می‌شوند، بلکه آینه‌ی تمام‌نمای روابط اجتماعی، باورها و الگوهای رفتاری این جامعه هستند. مطالعه‌ی دو مقوله‌ی «ناچاری/سازگاری» و «اصالت/نسب» در ضرب‌المثل‌های سیستانی، امکان واکاوی عمیق‌تری از نظام فکری و فرهنگی این منطقه را فراهم می‌آورد.

این پژوهش، با به‌کارگیری چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، به بررسی ضرب‌المثل‌های سیستانی در دو محور اساسی می‌پردازد: الف) گفتمان خویشاوندی، اصل و نسب و ذات؛ ب) گفتمان ناچاری و هماهنگی. تحلیل این ضرب‌المثل‌ها در چارچوب فرکلاف می‌تواند کمک کند تا به درک عمیق‌تری از

روابط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم سیستانی دست یافته شود. این بررسی همچنین می‌تواند نشان دهد که چگونه این مفاهیم در طول زمان تحول یافته و بر رفتارها و تصمیمات فردی و جمعی تأثیر گذاشته‌اند. با توجه به تحولات سریع اجتماعی و اقتصادی در دنیای امروز، فهم این آموزه‌ها می‌تواند به‌عنوان یک منبع الهام‌بخش برای مواجهه با چالش‌های معاصر مورد استفاده قرار گیرد.

در این مقاله، با نگاهی تحلیلی به این ضرب‌المثل‌ها، تلاش شده است تا ابعاد مختلف آن‌ها بررسی شده و نشان داده شود که چگونه این آموزه‌ها می‌توانند به‌عنوان راهنمایی برای زندگی بهتر و سازگاری با شرایط نامساعد عمل کنند.

پیشینه‌ی پژوهش

زن، به‌عنوان یکی از ارکان اساسی جامعه، همواره در ادبیات شفاهی ملل مختلف بازتاب یافته است. ضرب‌المثل‌ها، به‌عنوان آینه‌ای از فرهنگ و اندیشه‌های جمعی، نگرش جامعه را نسبت به زنان نشان می‌دهند. در ادبیات سیستانی نیز زن جایگاه ویژه‌ای دارد و ضرب‌المثل‌های این منطقه می‌توانند بازتاب‌دهنده‌ی نقش زن در ساختارهای اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی سیستان باشند.

در این پژوهش، با استفاده از چارچوب فرکلاف، ضرب‌المثل‌های سیستانی به‌عنوان گفتمان‌های فرهنگی تحلیل شدند که نگرش‌های جنسیتی و جایگاه زن و خانواده را در این منطقه بازتاب می‌دهند. در این زمینه، پژوهش‌های مختلفی انجام شده که در اینجا به بیان برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

کاظمی، چراغی‌وش، مقدم متقی و جلیلیان در پژوهشی با استفاده از چارچوب فرکلاف، مناجات شعبانیه را در سه سطح توصیفی، تفسیری و تبیینی تحلیل کرده‌اند (4). در سطح توصیفی، مشخص شد امام علی (علیه‌السلام) با کاربرد استعاره، ایدئولوژی عمیقی را در گفتمان خود گنجانده‌اند که بازتاب شرایط اجتماعی - سیاسی زمانه بوده است. تحلیل در سطح تفسیر نشان داد که مادی‌گرایی و

مقام پرستی در جامعه، موجب دورویی و کاهش حمایت مردم از امام شده بود. در سطح تبیین، ایدئولوژی حاکم بر گفتمان مناجات، شامل تربیت فردی و اجتماعی، خداباوری و دعوت به ارزش‌های الهی بود.

پژوهش ابراهیمی و دسترنج، با به‌کارگیری چارچوب فرکلاف، نظام گفتمانی جهاد در قرآن را تحلیل کرده است (5). این مطالعه نشان می‌دهد آیات جهاد، با ایجاد تقابل‌های دوگانه‌ی مسلمانان/مشرکان و مؤمنان/منافقان، چارچوب مفهومی مجاهدت را ترسیم می‌کنند. گفتمان قرآنی جهاد در پی ایجاد ساختار ارزشی جدیدی است که هویت «مجاهد فی سبیل‌الله» را می‌سازد. این بازتعریف ارزشی، منجر به شکل‌گیری جهان‌بینی نوینی می‌شود که شهادت را به موقعیتی ممتاز ارتقا می‌دهد. یافته‌ها حاکی از آن است که مفهوم جهاد در قرآن صرفاً نظامی نیست، بلکه حوزه‌های مالی، فکری، اخلاقی و مبارزه با نفس را نیز دربرمی‌گیرد.

پژوهش محمدی جوزانی و صدیق ضیابری به مقایسه‌ی بازنمایی زنان در ضرب‌المثل‌های فارسی و ترکی آذری پرداخته است (6). یافته‌ها نشان می‌دهد در ضرب‌المثل‌های فارسی، نقش زن به‌عنوان همسر، پرتکرارترین تصویر است و پس از آن جایگاه دختر و مادر قرار می‌گیرد. در مقابل، ضرب‌المثل‌های ترکی آذری عمدتاً بازنمایی خنثی از زنان ارائه می‌دهند و بیشترین بسامد به نقش دختر اختصاص دارد. این مطالعه آشکار ساخت که در هر دو فرهنگ، زنان عمدتاً در حوزه‌ی خصوصی، یعنی همسری و مادری، تصویر شده‌اند و حضور اجتماعی کم‌رنگی دارند. مقایسه‌ی دو فرهنگ زبانی نشان‌دهنده‌ی تفاوت‌های معنادار در الگوهای بازنمایی جنسیتی در ادبیات عامیانه است.

مطالعه‌ی غیوری و اصلاحی نشان می‌دهد ضرب‌المثل‌های فارسی، به‌عنوان گویاترین نمونه‌های ادبیات شفاهی، عمیقاً در بافت فرهنگی جامعه ریشه دارند (7). این پژوهش، با تحلیل محتوای دو منبع معتبر ضرب‌المثلی، مکانیسم‌های زبانی تثبیت کلیشه‌های

جنسیتی را بررسی کرده است. یافته‌ها حاکی از آن است که این عبارات موجز، ناخودآگاهانه الگوهای نابرابری جنسیتی را بازتولید می‌کنند. محققان دریافتند که فرایند «طبیعی‌سازی» در ضرب‌المثل‌ها، باورهای قالبی را به شکلی نامحسوس نهادینه می‌کند. پژوهشگران هشدار می‌دهند که این الگوهای زبانی می‌توانند نگرش‌های تبعیض‌آمیز را در نسل‌های آینده تداوم بخشند.

پژوهش بلاوی، نعمتی و ابوغبیش نشان می‌دهد ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان، ابزاری فرهنگی برای بازتولید ساختارهای اجتماعی هستند (8). این مطالعه بیان می‌کند که تصویر زن در این ضرب‌المثل‌ها چندبعدی است و گاه با تناقضاتی همراه می‌شود. ضرب‌المثل‌ها حاکی از آن است که مردان در این گفتمان عامیانه عموماً در موضع قدرت ترسیم می‌شوند. محققان دریافتند که اگرچه نقش‌های مادری و خواهری اغلب ارزش‌گذاری مثبت می‌شوند، نابرابری جنسیتی در بافت قبیله‌ای مشهود است. این پژوهش بر کارکرد اجتماعی ضرب‌المثل‌ها در تثبیت یا به چالش کشیدن هنجارهای جنسیتی تأکید دارد.

تحقیق نظری مقدم به بررسی جایگاه زن در فرهنگ گیلان از طریق تحلیل ضرب‌المثل‌های گیلکی پرداخته است (9). یافته‌ها نشان می‌دهد که زنان در این فرهنگ، در موقعیت‌های متنوعی از فرادستی تا فرودستی و برابری با مردان تصویر شده‌اند. این مطالعه تصویری چندوجهی از زنان ارائه می‌دهد که گاه ضعیف، گاه قدرتمند و گاه هم‌تراز با مردان ترسیم شده‌اند. نتایج این تحقیق، نگرش کلیشه‌ای مردسالارانه‌ی مطلق در فرهنگ ایرانی را به چالش می‌کشد. ضرب‌المثل‌های گیلکی نه تنها نابرابری‌های جنسیتی، بلکه نقش فعال و گاه مسلط زنان را نیز منعکس می‌کنند. این پژوهش نشان می‌دهد که تصویر زن در فرهنگ گیلان تک‌بعدی نیست، بلکه متأثر از نقش‌های اجتماعی، ابعاد مختلفی از شخصیت زن را نمایان می‌سازد.

ماسوکو و چیلزیا در پژوهشی به بررسی تبعیض جنسیتی در ضرب‌المثل‌های زولو پرداختند که زنان را در نقش‌های فرودست و وابسته به ازدواج محدود می‌کنند (10). با استفاده از نظریه‌ی فمینیستی نشان داده می‌شود که این ضرب‌المثل‌ها مردسالاری را تقویت کرده و زنان را از حقوق برابر محروم می‌کنند. یافته‌ها حاکی از آن است که زنان به‌عنوان افرادی تصویر می‌شوند که باید همواره مطیع باشند، درحالی‌که مردان از آزادی‌های بیشتری برخوردارند. مقاله پیشنهاد می‌کند که با آموزش و بازنگری فرهنگی، این نگرش‌ها تغییر کند تا برابری جنسیتی تحقق یابد. در نهایت، تأکید می‌شود که فرهنگ پویاست و می‌توان با تفسیرهای جدید، جایگاه زنان را ارتقا داد.

پژوهش عزتی، دانای طوس و صراحی به بررسی بازنمایی جنسیتی در ضرب‌المثل‌های ترکی پرداخته است (11). یافته‌ها نشان می‌دهد تصاویر مثبت و منفی از زنان در این ضرب‌المثل‌ها تقریباً به‌صورت متعادل توزیع شده‌اند. نکته‌ی قابل‌توجه اینکه بیشتر بازنمایی‌های زنانه در این فرهنگ عامیانه، حالت بی‌طرفانه و غیرقضای دارد. برخلاف انتظار، نشانه‌های آشکار تبعیض جنسیتی در این ضرب‌المثل‌ها بسیار محدود و کم‌رنگ مشاهده شده است. تحلیل محتوا نشان می‌دهد توزیع قدرت در این گفتمان، نه‌تنها بین زن و مرد، بلکه در میان خود زنان نیز براساس نقش‌های خانوادگی متفاوت است. این مطالعه تصویر پیچیده‌تر و متعادل‌تری از جایگاه زن در فرهنگ عامیانه‌ی ترکی ارائه می‌دهد که با کلیشه‌های رایج تفاوت دارد.

مطالعه‌ی جباره ناصرو و کوهنورد در شهرستان جهرم، نشانگر نابرابری ساختاری جنسیتی در این منطقه است (12). یافته‌ها حاکی از آن است که نظام خانوادگی و اجتماعی این ناحیه عمدتاً بر محور ارزش‌های مردسالارانه شکل گرفته است. پژوهشگران دریافتند که زنان در این بافت فرهنگی اغلب در موقعیت حاشیه‌ای و وابسته به مردان قرار داشته‌اند. تحلیل محتوای متون عامیانه نشان

می‌دهد تصویرپردازی از زنان عموماً همراه با ویژگی‌های تحقیرآمیز و کلیشه‌های منفی بوده است. این الگوهای زبانی و فرهنگی، به‌صورت غیرمستقیم، به توجیه و تثبیت ساختارهای سلطه‌جویانه کمک کرده‌اند. نتایج پژوهش بیانگر آن است که شیوه‌های تربیتی سنتی، نقش مهمی در بازتولید این نابرابری‌ها و شکل‌گیری روحیه‌ی انفعالی در زنان داشته‌اند.

صادق‌منش، علوی و استاجی، در مقایسه‌ی تطبیقی جایگاه زن در ضرب‌المثل‌های امثال و حکم و فرهنگ ضرب‌المثل‌های آکسفورد، دریافتند که خطاهای اساسی و محتوای نامناسب در ضرب‌المثل‌های مرتبط با زنان، در هر دو زبان به میزان قابل‌توجهی وجود دارد (13). باین‌حال، بررسی‌ها حاکی از آن است که ضرب‌المثل‌های سالم و بدون اشکال در مجموعه‌ی آکسفورد، حدود ۳۵/۱۴ درصد بیشتر از مجموعه‌ی فارسی امثال و حکم دیده می‌شود. این تفاوت آماری بیانگر آن است که اگرچه هر دو فرهنگ با چالش‌هایی در زمینه‌ی بازنمایی زنان مواجه هستند، شدت این مشکلات یکسان نیست.

خزلی و سلیمی تحقیقی در مورد جایگاه زن در ضرب‌المثل‌های کردی و عربی انجام دادند که، بر پایه‌ی نتایج تحقیق، تصویر زن در امثال و حکم کردی و عربی دارای جنبه‌های متضاد ستایش‌آمیز و انتقادی است (14). در این فرهنگ عامه، ویژگی‌های والا و نکوهیده‌ای به زن نسبت داده شده که ریشه در ساختار حکومتی، اوضاع سیاسی، وضعیت اقتصادی، زمینه‌های فرهنگی و باورهای دینی و مذهبی دارد. با توجه به تحولات تاریخی، در هر دو فرهنگ کردی و عربی، نگرش به زن گاه به‌سوی اغراق در فضیلت‌ها یا نقص‌ها گراییده و گاه موضعی متعادل اتخاذ شده است. باین‌حال، فارغ از شرایط مختلف، تأثیر بی‌چون‌وچرای زن در پیشرفت جامعه، چه پررنگ و چه کم‌رنگ، در ضرب‌المثل‌های این دو فرهنگ بازتاب یافته است.

میرزایی و فلاحی، در پژوهشی که در مورد جایگاه زنان در ادبیات قشقایی انجام دادند، پس از بررسی داده‌ها به این نتیجه رسیدند که در اکثر متون مورد مطالعه، جایگاه زنان در مقایسه با مردان کم‌رنگ‌تر و کم‌ارزش‌تر تصویر شده است (۱۵). با این حال، در برخی متون و شرایط خاص، نگرش‌های مثبت و احترام‌آمیزی نیز نسبت به زنان مشاهده می‌شود. به‌طور کلی، در ادبیات شفاهی قوم قشقایی، زنان تنها در نقش مادری از منزلت و ارزش والایی برخوردارند، در حالی که در سایر نقش‌های اجتماعی، جایگاه چندان برجسته‌ای ندارند و معمولاً در مقایسه با مردان، موقعیت نابرابر و کم‌اهمیت‌تری به آن‌ها اختصاص داده شده است.

کایا و کم‌وندو، در پژوهشی که در مورد زنان در ضرب‌المثل‌های آفریقایی انجام دادند، بیان کردند که این پژوهش از یک پروژه‌ی تحقیقاتی جاری نشئت می‌گیرد (۱۶). مرور مقدماتی منابع علمی حاکی از آن است که تعدادی از اصطلاحات عامیانه‌ی مکتوب، حاوی بار معنایی جنسیتی هستند. نمونه‌های استخراج‌شده از اقوام گوناگون بیانگر آن است که این‌گونه عبارات برای بازتاب ساختارهای پدرسالارانه‌ی نهاده‌شده در بافت اجتماعی و فرهنگی قاره‌ی آفریقا به‌کار می‌روند. این عبارات جایگاه فرعی زنان در اجتماع را به تصویر می‌کشند. با توجه به دشواری محو چنین عبارات ریشه‌داری از فرهنگ جوامع، هدف این تحقیق ثبت و واکاوی امثال جنسیتی با مفاهیم مثبت و منفی بوده است؛ بدین معنا که چگونه می‌توان از این قبیل عبارات به‌عنوان پایه‌ای برای ارتقای عدالت جنسیتی بهره برد. این پژوهش، با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان انتقادی و چارچوب اصلاحی فمینیسم آفریقایی در بستر این نظام‌ها، به بررسی نقش حکایات آفریقایی در دانش بومی و شکل‌دهی و بازنمایی مفاهیم جنسیتی در مناطق جنوب و شرق آفریقا می‌پردازد.

امین‌الرعایا، شریفی و الیاسی در تحقیقی که انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که ساختار تمثیل‌های مورد بررسی، تصویر دقیق و

عادلانه‌ای از جایگاه واقعی زن ارائه نمی‌دهد و عموماً بر ویژگی‌های منفی شخصیت زن تمرکز دارد (۱۷). بررسی ضرب‌المثل‌های فارسی نیز نشان می‌دهد که جایگاه زن در این گنجینه‌ی ادبی ثابت و یکسان نیست؛ گاهی با واژگان احترام‌آمیز و ستایش‌گرانه به تصویر کشیده می‌شود و گاه با قضاوت‌های تند و یک‌جانبه، چهره‌ای تحقیرشده از او ترسیم می‌شود. هدف این پژوهش، تبیین جایگاه زن در ضرب‌المثل‌های فارسی و بررسی نگرش حاکم بر این امثال است تا تفاوت آن با شرایط کنونی جامعه و وضعیت امروزی زنان مشخص شود. با در نظر گرفتن تحولات اجتماعی اخیر، نگاه جامعه به زن مثبت‌تر شده و بسترهای لازم برای بهبود جایگاه آنان فراهم گشته است. این تحقیق درصدد است تا فاصله‌ی بین تصویر سنتی زن در ادبیات عامه و موقعیت کنونی او در جامعه را روشن سازد.

محمدپور، کریمی و معروف‌پور پژوهشی در زمینه‌ی بازنمایی زن در ضرب‌المثل‌های کردی انجام دادند که نتایج این مطالعه بیانگر آن است که در فرهنگ عامه‌ی کردی، به‌ویژه در ضرب‌المثل‌ها، نگرش نسبت به زن یک‌دست و ثابت نیست، بلکه رویکردی چندبعدی، متغیر و گاه پارادوکسیکال مشاهده می‌شود (۱۸). از طریق تحلیل محتوای داده‌ها، هفت مضمون اصلی شناسایی گردید که عبارت‌اند از: زن به‌عنوان موجودی احساس‌محور، هم‌تراز مرد، زیردست، غریبه، موجودی مقدس، فردی توانا و شخصیتی پیچیده و اسرارآمیز. این مؤلفه‌ها در چارچوب یک مدل مفهومی با عنوان «زن به‌مثابه موجودی چندوجهی» در سنت شفاهی کردی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

معصومی و رحیمی‌نژاد، در مطالعه‌ای که در مورد زن و ضرب‌المثل‌های جنسیتی انجام داده بودند، به این نتیجه رسیدند که میانگین مواجهه با ضرب‌المثل‌های جنسیتی در میان مردان ۹۳/۰ و در میان زنان ۷۴/۰، در مقیاس ۰ تا ۴، بوده است (۱۹). براساس این داده‌ها می‌توان استنباط کرد که استفاده از ضرب‌المثل‌های

جنسیتی در جامعه‌ی مورد مطالعه از فراوانی بسیار پائینی برخوردار است.

زاهدی و ایمانی در پژوهش خود به تحلیل گفتمان انتقادی ضرب‌المثل‌های مرتبط با زنان در فرهنگ ضرب‌المثل‌های آکسفورد پرداختند (20). تحلیل ساختاری ضرب‌المثل‌ها نشان می‌دهد این متون از نظر فرم به سه گروه متمایز تقسیم می‌شوند که تفاوت آماری معناداری بین آن‌ها وجود دارد ($P < 0.01$). یافته‌ها حاکی از آن است که روابط قدرت به‌شکلی نامتوازن، هم بین زنان و مردان، به سود مردان، و هم میان خود زنان، براساس موقعیت اجتماعی‌شان، توزیع شده است. پژوهش نشان می‌دهد گفتمان حاکم بر این ضرب‌المثل‌ها مبتنی بر ایدئولوژی تبعیض‌آمیز جنسیتی است. نظام خویشاوندی به‌عنوان چارچوب گفتمانی غالب شناسایی شد، هرچند این نظام عمدتاً محدود به روابط فردی و غیرساختاری است. نتایج بیانگر آن است که تصویرپردازی منفی از زنان، در مقایسه با سایر انواع بازنمایی، شامل مثبت، دوگانه و خنثی، بسامد بالاتری دارد. تحلیل گفتمان نشان داد که کلان‌ساختار مردسالارانه، به‌عنوان نظام اجتماعی مسلط، در لایه‌های زبانی این فرهنگ عامیانه بازتاب یافته است.

در جامعه‌ی سیستان که ساختارهای قومی و عشیره‌ای نقش محوری دارند، ضرب‌المثل‌ها، به‌مثابه ابزارهای گفتمانی، بازتولیدکننده‌ی روابط قدرت و سازمان‌دهنده‌ی هویت اجتماعی هستند. پژوهش حاضر، با کاربست روش سه‌سطحی فرکلاف، شامل توصیف، تفسیر و تبیین، به واکاوی این سؤالات می‌پردازد:

- چگونه گفتمان‌های مسلط، جایگاه جنسیتی و نقش‌های خانوادگی را در ضرب‌المثل‌های سیستانی بازنمایی می‌کنند؟
- چه رابطه‌ای بین ایدئولوژی‌های پنهان در این امثال و ساختارهای اجتماعی سیستان وجود دارد؟
- مکانیسم‌های زبانی چگونه به طبعی‌سازی نابرابری‌های جنسیتی یا مقاومت در برابر آن‌ها یاری می‌رسانند؟

در سطح توصیف، ویژگی‌های زبانی این امثال بررسی می‌شود. در سطح تفسیر، بافت موقعیتی و در سطح تبیین، ایدئولوژی‌های نهفته در آن‌ها تحلیل می‌گردد. این مطالعه، از یک‌سو، بازتاب شرایط اقلیمی خاص سیستان را در این امثال می‌کاود و، از سوی دیگر، به بازتولید یا به چالش کشیدن ساختارهای مردسالارانه در آن‌ها می‌پردازد. اهمیت این تحقیق در شناسایی الگوهای گفتمانی حاکم بر ادبیات شفاهی سیستان و همچنین درک بهتر رابطه‌ی بین زبان، قدرت و جنسیت در این فرهنگ خاص است. یافته‌های این پژوهش می‌تواند به حفظ میراث زبانی منطقه و همچنین بازخوانی انتقادی متون عامیانه کمک شایانی نماید.

با وجود پژوهش‌های انجام‌شده درباره‌ی ضرب‌المثل‌های سیستانی، تحلیل گفتمان انتقادی این مثل‌ها با تمرکز بر نقش زن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که ضرب‌المثل‌های سیستانی چگونه گفتمان‌های جنسیتی را بازتولید می‌کنند و آیا این بازنمایی‌ها با ساختارهای اجتماعی سنتی همسو هستند یا خیر.

اهمیت فرهنگی شامل کمک به درک بهتر جایگاه زن در فرهنگ سیستان است.

اهمیت زبان‌شناختی شامل بررسی چگونگی بازتولید ایدئولوژی‌های جنسیتی از طریق زبان است.

اهمیت اجتماعی دربرگیرنده‌ی آگاهی‌بخشی درباره‌ی کلیشه‌های جنسیتی موجود در ادبیات شفاهی است.

سؤالات تحقیق

۱. زن در ضرب‌المثل‌های سیستانی چگونه بازنمایی شده است؟
۲. چه کلیشه‌های جنسیتی در این ضرب‌المثل‌ها قابل‌شناسایی است؟
۳. آیا این ضرب‌المثل‌ها بازتاب‌دهنده‌ی ساختارهای قدرت در جامعه‌ی سیستان هستند؟

۴. تفاوت یا شباهت‌های این بازنمایی با گفتمان‌های جنسیتی در دیگر فرهنگ‌ها چیست؟

این تحقیق، با استفاده از روش تحلیل گفتمان فرکلاف، به بررسی نقش زن در ضرب‌المثل‌های سیستمی می‌پردازد تا دریابد چگونه این گفتمان‌ها، ارزش‌ها و باورهای جامعه‌ی سیستم را درباره‌ی زنان شکل داده‌اند. نتایج این پژوهش می‌تواند به درک بهتر دینامیک جنسیت در ادبیات شفاهی ایران کمک کند.

چارچوب نظری پژوهش

نورمن فرکلاف، از نظریه‌پردازان مطرح تحلیل گفتمان انتقادی (CDA)، معتقد است که زبان صرفاً ابزار انتقال معنا نیست، بلکه بازتولیدکننده‌ی قدرت، ایدئولوژی و نابرابری‌های اجتماعی است. وی تحلیل گفتمان را در سه سطح بررسی می‌کند:

سطح توصیف (تحلیل زبان‌شناختی)

سطح تفسیر (رابطه‌ی بین متن و گفتمان)

سطح تبیین (تأثیر گفتمان بر ساختارهای اجتماعی)

چارچوب فرکلاف یکی از نظام‌مندترین و پراستنادترین مدل‌های تحلیل گفتمان انتقادی است که نورمن فرکلاف آن را در آثار متعددی، از جمله زبان و قدرت، تحلیل گفتمان انتقادی و تحلیل گفتمان: تحلیل تحقیقات اجتماعی، توسعه داده است (2). این چارچوب ریشه در سنت‌های نظری مختلف دارد و به‌صورت نظام‌مند به بررسی رابطه‌ی دیالکتیکی بین زبان، ایدئولوژی و قدرت می‌پردازد. فرکلاف در چارچوب خود از چندین نظریه‌ی کلیدی بهره می‌گیرد:

الف) نظریه‌ی انتقادی (هابرماس و مکتب فرانکفورت)

تأکید بر نقش زبان در بازتولید نابرابری‌های اجتماعی (2).

نقد «عقلانیت ابزاری» و بررسی اینکه چگونه گفتمان‌های مسلط، سلطه را طبیعی جلوه می‌دهند.

ب) ساختارگرایی اجتماعی (برگر و لاکمن)

زبان صرفاً بازتاب واقعیت نیست، بلکه واقعیت اجتماعی را می‌سازد (2).

ج) مارکسیسم گرامشی

مفهوم هژمونی و نقش گفتمان در ایجاد رضایت ظاهری به نظم موجود (2).

د) نشانه‌شناسی اجتماعی (هلیدی)

تحلیل انتخاب‌های زبانی در بافت اجتماعی (2). فرکلاف عقیده دارد که گفتمان تنها یک سطح زبانی نیست، بلکه یک کنش و رفتار اجتماعی است. چارچوب تحلیل گفتمان فرکلاف، درواقع بیان‌کننده‌ی رابطه‌ی بین زبان و قدرت است. او گفتمان را به سه سطح تقسیم می‌کند و به تحلیل آن در این سه سطح می‌پردازد. این سه سطح عبارت‌اند از متن، عمل گفتمانی و عمل اجتماعی، و می‌گویند در هر ارتباط گفتمانی باید هر سه سطح را مورد توجه قرار داد. در چارچوب فرکلاف، سطح توصیف، درواقع، قبل از تفسیر و تبیین باید مورد بررسی قرار بگیرد. در این سطح، ویژگی‌های زبان‌شناختی متن، بدون در نظر گرفتن ارتباطش با سایر متون، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و این‌گونه جهان‌بینی‌های نهان‌شده در متن مشخص می‌شود. تحلیل‌گر گفتمان در سطح توصیف، از جنبه‌های مختلف به تحلیل و بررسی متن می‌پردازد و رابطه‌ی صورت، معنا، دستور و باهم‌آیی واژگان را بررسی می‌کند. در این مرحله، براساس سؤالات فرکلاف، واژگان، ساختار نحوی و متن تحلیل می‌شوند؛ یعنی نوع روابط معنایی، جنبه‌ی استعاره‌ی واژگان، نحوه‌ی به‌کارگیری ضمائر و اینکه آیا جملات بیشتر مثبت هستند یا منفی، معلوم هستند یا مجهول، چه وجهی دارند، خبری، دستوری یا پرسشی، و نیز نوع گفت‌وگو و لحن جملات بررسی می‌شود.

روش پژوهش

این پژوهش به روش کیفی و با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی (CDA)، مبتنی بر مدل سه‌بعدی نورمن فرکلاف، انجام می‌شود.

هدف اصلی، واکاوی گفتمان‌های فرهنگی و اجتماعی نهفته در ضرب‌المثل‌های سیستانی، در دو مقوله‌ی مذکور درباره‌ی زنان و خانواده است.

نمونه‌ی پژوهش

ضرب‌المثل‌های سیستانی که در این پژوهش مورد مطالعه قرار گرفتند، در دو مقوله تقسیم‌بندی شدند:

الف) ناچاری و سازگاری با شرایط جدید

ب) اصل و نسب، ذات و خویشاوندی

نمونه‌گیری به روش هدفمند و با معیارهای اصالت و رواج در فرهنگ سیستان، ارتباط مستقیم با موضوعات پژوهش و تنوع در بازنمایی نقش‌های جنسیتی انجام شد.

روش گردآوری داده‌ها و جامعه‌ی آماری

به‌منظور جمع‌آوری داده‌ها، از منابع مکتوبی همچون فرهنگ‌های ضرب‌المثل سیستانی و کتبی که در مورد فرهنگ عامه‌ی سیستان به چاپ رسیده‌اند، استفاده شد. همچنین، مصاحبه با افراد باسواد و بی‌سواد بالای ۵۰ سال انجام گرفت و از مشاهده‌ی مشارکتی در بافت‌های طبیعی استفاده از این ضرب‌المثل‌ها بهره برده شد.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

۳ مورد از ۲۶ ضرب‌المثل مقوله‌ی اصل و نسب، ذات و خویشاوندی انتخاب شد که در اینجا هر کدام از این ضرب‌المثل‌ها، به‌صورت جداگانه، بر مبنای چارچوب سه‌سطحی فرکلاف مورد بررسی قرار می‌گیرند:

ضرب‌المثل شماره‌ی ۱

«خیشه ارچه بجای نمتری ته بری» / xifa ærtʃe bdʒa:vi: /
/nmetri ta bæri: (خویشاوند را هرچه بجوی، نمی‌توانی قورت بدهی؛ بالاخره به نابودی خویشاوند و دوست تصمیم نخواهی گرفت.)

الف) سطح توصیف

ساختار نحوی: جمله‌ی شرطی ضمنی با استفاده از فعل‌های «بجوی» (تلاش) و «قورت بدهی» (حذف)، تقابل معنایی بین فعل‌های کنشی «بجوی» و نتیجه‌ی ناممکن «نمی‌توانی».

واژگان کلیدی: «خویشاوند»: بار معنایی مثبت در فرهنگ عشیره‌ای؛ «قورت بدهی»: استعاره از حذف فیزیکی/اجتماعی با بار طنزآمیز. ویژگی‌های گویشی: استفاده از «خیش» به جای «خویشاوند» (ویژگی گویش سیستانی)، ساختار مجهول «نمتری ته بری» (نمی‌توانی تصمیم بگیری).

ب) سطح تفسیر

بازنمایی روابط قدرت: تقابل فرد در برابر ساختار عشیره‌ای، طبیعی‌سازی سلطه‌ی هنجارهای جمع‌گرایانه.

ایدئولوژی پنهان: تقدس‌بخشی به پیوندهای خویشاوندی، نفی فردگرایی در جوامع عشیره‌ای (با تأکید بر نظریه‌ی «سرمایه‌ی اجتماعی» بوردیو).

کارکردهای گفتمانی: هشدار درباره‌ی عواقب نقض هنجارهای جمعی.

ج) سطح تبیین

بافت اجتماعی - فرهنگی ضرب‌المثل: این مثل در فرهنگ سیستانی و، به‌طورکلی، جوامع سنتی ایران، بیانگر تنش بین فردگرایی و تعهدات خانوادگی است. در جوامع قبیله‌ای و عشیره‌ای مانند سیستان، روابط خویشاوندی سنگ‌بست هویت اجتماعی و امنیت اقتصادی است؛ اما، در عین حال، می‌تواند به‌عنوان محدودیت یا بار مسئولیت نیز مطرح شود. در این ضرب‌المثل، به‌شکلی طنزآمیز و انتقادی اشاره می‌شود که حتی اگر از خویشاوندان خود ناراضی باشید، نمی‌توانید آن‌ها را نادیده بگیرید یا حذف کنید، مانند چیزی که نمی‌توانید قورت بدهید.

ایدئولوژی و روابط قدرت: شامل ایدئولوژی جمع‌گرایی است. این گفتمان نشان‌دهنده‌ی هنجارهای جامعه‌ای است که وفاداری به

خانواده را بر اولویت‌های فردی ترجیح می‌دهد. همچنین، قدرت سنت در برابر فرد را بیان می‌کند. مثل، به‌شکلی غیرمستقیم، بر اجبارهای اجتماعی تأکید دارد که فرد را ملزم می‌کند، حتی در صورت تضاد منافع، روابط خویشاوندی را حفظ کند.

نقد پنهان همچنین ممکن است به‌عنوان اعتراضی پوشیده به فشارهای ناشی از روابط خانوادگی تفسیر شود، به‌ویژه در جوامعی که حمایت اجتماعی و اقتصادی به شبکه‌ی خویشاوندی وابسته است.

بافت تاریخی و اقتصادی: در منطقه‌ی سیستان که همواره با چالش‌های معیشتی، مانند فقر و خشکسالی، روبه‌رو بوده است، وابستگی به شبکه‌ی خویشاوندی برای بقا ضروری است. این ضرب‌المثل می‌تواند بازتاب‌دهنده‌ی دوگانگی و میل به رهایی از تعهدات آن‌ها باشد. در گذشته، ساختارهای قبیله‌ای اقتضا می‌کرد که افراد تبعیت از هنجارهای جمعی را بپذیرند، حتی اگر به زیان آن‌ها تمام شود.

نتیجه‌گیری: این ضرب‌المثل، در بافت جامعه‌ی سیستان، نشان‌دهنده‌ی تعارض بین آزادی فردی و تعهدات جمعی، سلطه‌ی ایدئولوژی سنتی که روابط خویشاوندی را انکارناپذیر می‌داند و نقش اقتصاد معیشتی در شکل‌دهی به گفتمان‌های خانوادگی است. از منظر فرکلاف، این گفتمان نه‌تنها بازتاب‌دهنده‌ی واقعیت اجتماعی است، بلکه به بازتولید آن نیز کمک می‌کند؛ یعنی با تکرار این مثل، افراد هم به اجبارهای خانوادگی اعتراف می‌کنند و هم آن را طبیعی جلوه می‌دهند.

ضرب‌المثل شماره‌ی ۲

«تخم از خرمة دور نمه شو» / toxm az xer mæ du:r en /
 (تخم از خرمن جدا نمی‌شود. بازگردد به اصل خود همه‌چیز؛ کنایه از خصوصیات ارثی است. مانند «مشت نمونه‌ی خروار است»، سخن از بها دادن به خصوصیات ارثی است.) این ضرب‌المثل، به‌صورت تحت‌اللفظی، می‌گوید که تخم (دانه) از

خرمن (محصول برداشت‌شده) دور نمی‌افتد؛ یعنی هر چیزی به اصل و ریشه‌ی خود بازمی‌گردد یا فرزند ویژگی‌های والدین خود را دارد. این مفهوم مشابه ضرب‌المثل فارسی «کودک از سرشت خود جدا نمی‌شود» یا «سیب از درخت نمی‌افتد» است.

الف) سطح توصیف

ساختار نحوی: شامل جمله‌ی خبری منفی با فعل «دور نمه‌شو» (جدا نمی‌شود)، استعاره‌ی کشاورزی: «تخم» (فرزند/نسل) و «خرمن» (خانواده/تبار)، ساختار جبری با تأکید بر ناگزیری پیوند است.

ویژگی‌های گویشی: استفاده از «خرمه» به‌جای «خرمن» (ویژگی گویش سیستانی)، کاربرد «نمه‌شو» به‌جای «نمی‌شود» (ایجاز محاوره‌ای).

الگوی آوایی: تکرار صدای /x/ در «تخم» و «خرمه»، ایجاد پیوند آوایی؛ ریتم هجایی متوازن (۴ هجایی در هر بخش).

ب) سطح تفسیر

بازنمایی ایدئولوژیک: ذات‌گرایی در توضیح رفتار انسان، تقدیرگرایی فرهنگی با تأکید بر توارث.

روابط قدرت: مشروعیت‌بخشی به اقتدار نسلی، طبیعی‌سازی نابرابری‌های اجتماعی براساس تبار.

ساختار گفتمانی: تقابل «تخم» (جزء) و «خرمن» (کل)، استعاره‌ی زیستی برای توجیه نظم اجتماع.

ج) سطح تبیین

بافت تاریخی و کشاورزی: منطقه‌ی سیستان، به‌دلیل اقتصاد مبتنی بر کشاورزی، ضرب‌المثل‌های زیادی مرتبط با طبیعت و زراعت دارد. «خرمن» نماد ثروت، محصول و زحمت کشاورزان است و «تخم» نماد نسل بعدی یا نتیجه‌ی یک عمل. این ضرب‌المثل نشان‌دهنده‌ی تجربه‌ی زیسته‌ی مردم سیستان است که می‌دیدند دانه‌های ریخته‌شده، در نهایت، به پای همان خرمن می‌مانند.

بافت اجتماعی و فرهنگی: این جمله ارزش خانواده و تبار را تقویت می‌کند؛ یعنی فرزندان (تخم) از والدین (خرمن) جدا نیستند و خصلت‌های آن‌ها را به ارث می‌برند. در جامعه‌ی عشیره‌ای سیستان، حفظ اصالت خانوادگی اهمیت زیادی دارد و این ضرب‌المثل بر همانندسازی نسل‌ها تأکید دارد. همچنین می‌توان آن را به پایداری سنت‌ها تعمیم داد؛ یعنی نسل جدید نمی‌تواند کاملاً از گذشته‌ی خود فاصله بگیرد.

بافت ایدئولوژیک و ارزشی: این مثل، تقدیرگرایی و جبر فرهنگی را تا حدی منعکس می‌کند؛ یعنی افراد نمی‌توانند کاملاً از ریشه‌ی خود بگریزند. از طرفی، امید و اطمینان به بقای نسل و تداوم فرهنگی را نیز می‌رساند؛ چراکه تخم، هرچند کوچک است، ادامه‌دهنده‌ی خرمن است. در برخی موارد، ممکن است برای توجیه رفتارهای نسل جدید استفاده شود. مثلاً اگر فرزندی خطایی کند، گفته می‌شود: «تخم از خرمن دور نشده؛ پدرش هم همین بود.»

نتیجه‌گیری: این ضرب‌المثل در بافت جامعه‌ی کشاورزی سیستان شکل گرفته و بازتاب‌دهنده‌ی ارزش تبار، تداوم نسل‌ها و تقدیرگرایی است. از نظر ایدئولوژیک، هم می‌تواند توجیهی برای جبر اجتماعی باشد و هم آمیدی به بقای فرهنگ. تحلیل فرکلافی نشان می‌دهد که چگونه یک عبارت ساده، انعکاس‌دهنده‌ی ساختارهای عمیق اجتماعی و تاریخی است. درواقع، این ضرب‌المثل در چارچوب فرکلاف، نشان‌دهنده‌ی پیوند بین فرد و جامعه، طبیعت و فرهنگ، گذشته و حال است. این جمله نه تنها یک گزاره‌ی کشاورزی، بلکه بیانیه‌ای فلسفی - اجتماعی درباره‌ی تداوم و هویت است.

ضرب‌المثل شماره‌ی ۳

«ترخ انگشت مه یه، میراث هف پشت مه یه» / træxe ængofte
/mæ jæ mi: rɒ: sæ hæft poʃte mæ jæ/ (ترکیدگی انگشت و

پای ما، میراث پدران ماست؛ کنایه از ارث پدران و هم اظهار ابهت‌هاست).

الف) سطح توصیف

ساختار دو بخش موازی دارد، شامل آسیب فیزیکی (ترک انگشت) + ریشه‌ی تاریخی (میراث هفت پشت).

واژگان کلیدی: «میراث»، بار منفی رنج به‌جای افتخار، و «هفت پشت»، نماد تداوم مشکلات در نسل‌ها.

ویژگی‌های گویشی: تبدیل /k/ به /x/ در گویش سیستانی، در واژه‌ی «ترخ» (ترک).

کاربرد ضمیر محلی /me/ به‌جای «من».

کوتاه‌سازی /ast/ به /ye/ در گفتار روزمره؛ «یه» (است).

ب) سطح تفسیر

بازتولید قدرت: این گفتمان چرخه‌ی محرومیت را طبیعی جلوه می‌دهد و ممکن است مانع اقدام برای تغییر شود.

مقاومت گفتمانی: نسل جدید می‌تواند بگوید: «میراث بد را می‌شکنیم»؛ مثل تحصیل یا مهاجرت برای بهبود شرایط.

ج) سطح تبیین

بافت فرهنگی: اشاره به مشکلات مزمن، مانند فقر، بیماری یا سختی کار، که نسل‌به‌نسل در سیستان منتقل شده است.

تقدیرگرایی: باور به اینکه برخی رنج‌ها اجتناب‌ناپذیرند.

بافت ایدئولوژیک: شامل انتقاد ضمنی است و ممکن است به بی‌عدالتی اجتماعی یا ناتوانی در تغییر شرایط اشاره کند. همچنین، انفعال را نشان می‌دهد؛ انگار فرد خود را در برابر تاریخ شکست‌خورده می‌بیند.

نتیجه‌گیری و کارکرد امروزی: نقاط قوت، هشدار درباره‌ی تداوم محرومیت‌های تاریخی دارد. نقاط ضعف، ممکن است امید به تغییر را تضعیف کند.

۳ ضرب‌المثل در مقوله‌ی ناچاری و هماهنگی با شرایط جدید بیان شده‌اند که مورد بررسی قرار می‌گیرند:

ضرب‌المثل شماره‌ی ۱

«موکه که نداری خه زن ببو بساز» / mo:kæ ke næðb:ri xe / (مادر که نداری، ناچاراً با زن پدر بساز؛ کنایه از آن است که سعی کن خود را با شرایط جدید زندگی هماهنگ نمایی یا وقتی قادر به مخالفت نیستی، جز سازش مصلحتی چاره‌ای نیست).

الف) سطح توصیف

واژگان و ساختار جمله: استفاده از واژه‌های ساده و روزمره، مانند «مُوکَه» (مادر)، «زَن بَبُو» (زن پدر) و «بَساز» (سازگاری کن)، که نشان‌دهنده‌ی گفتمان مبتنی بر تجربیات زندگی واقعی است. ساختار شرطی «که نداری... بساز»، یک رابطه‌ی علی و اجتناب‌ناپذیر را نشان می‌دهد.

زبان محاوره‌ای و فرهنگ عامه: این جمله به زبان محلی سیستانی است و بار فرهنگی خاصی دارد، به‌ویژه در جوامعی که ساختار خانواده‌ی گسترده و مسائل مربوط به ازدواج مجدد والدین نقش پررنگی دارد.

ب) سطح تفسیر

بازتولید گفتمان قدرت: ضرب‌المثل بازتاب‌دهنده‌ی یک گفتمان سنتی است که در آن، فرد ضعیف‌تر، مثل کودکی که مادرش را از دست داده، مجبور به پذیرش شرایط تحمیلی است. نابرابری قدرت در روابط خانوادگی را نشان می‌دهد. کودک اختیاری ندارد و «زن پدر»، به‌عنوان نماد قدرت جدید، جایگزین می‌شود.

ایدئولوژی پنهان: این جمله، به‌صورت غیرمستقیم، سازش با وضع موجود را ترویج می‌کند، حتی اگر ناعادلانه باشد. این می‌تواند بازتاب ایدئولوژی بقا در جوامع با ساختارهای سلسله‌مراتبی باشد. همچنین، ممکن است نقش جنسیتی را تقویت کند؛ مادر به‌عنوان تکیه‌گاه عاطفی و زن پدر به‌عنوان جایگزینی نامطلوب.

ج) سطح تبیین

بافت اجتماعی - تاریخی: در جامعه‌ی سیستان، با ساختار عشیره‌ای و اهمیت خانواده، این ضرب‌المثل می‌تواند ناشی از تجربه‌های تاریخی زندگی در شرایط سخت، مثل فقر و از دست دادن والدین، باشد که سازش را به‌عنوان یک استراتژی بقا آموزش می‌دهد. کارکرد گفتمانی: طبیعی‌سازی سازش را بیان می‌کند. این جمله، با تبدیل یک ضرورت اجتماعی به «حکمتی عامیانه»، مقاومت در برابر شرایط ناعادلانه را تضعیف می‌کند. توجیه نظم موجود را نشان می‌دهد. گفتمان «چاره‌ای نیست» باعث می‌شود نابرابری‌ها به‌راحتی پذیرفته شوند.

نتیجه‌گیری: این ضرب‌المثل، در چارچوب فرکلاف، نمونه‌ای از بازتولید ایدئولوژی‌های سنتی از طریق زبان است که روابط قدرت نابرابر را در ساختار خانواده و جامعه تثبیت می‌کند. تحلیل آن نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های به‌ظاهر ساده‌ی عامیانه می‌توانند بازتاب‌دهنده‌ی سازوکارهای پیچیده‌ی هژمونی فرهنگی باشند.

نکته‌ی انتقادی: آیا این ضرب‌المثل می‌تواند در جامعه‌ی امروزی که مقاومت در برابر ناعدالتی ارزش محسوب می‌شود، بازتعریف شود؟

ضرب‌المثل فارسی بر سازش از روی ناچاری در یک بستر عاطفی و خانوادگی تأکید دارد. ضرب‌المثل عربی بر فرصت‌طلبی در غیاب مرجع قدرت تمرکز می‌کند و بیشتر در مورد نظم و قانون کاربرد دارد. ضرب‌المثل انگلیسی، اگرچه از نظر معنایی در پاسخ به نیاز با دو تای دیگر مشترک است، نگاهی کاملاً مثبت، خلاقانه و سازنده دارد. به‌طور خلاصه، ضرب‌المثل فارسی و عربی بیشتر به واکنش منفعلانه یا فرصت‌طلبانه در برابر یک کمبود می‌پردازند، درحالی‌که ضرب‌المثل انگلیسی همان کمبود را به‌عنوان موتور محرک پیشرفت و خلاقیت می‌ستاید.

ضرب‌المثل شماره‌ی ۲

«اشتو درمونده بشه که ای پس مونده ره بخوایه» /fto /
/dærmo:nde bæfæ ke ej pæsmo:ndæ ræ bxwɔ:jæ

(چگونه درمانده‌ای باشد که این پس مانده را خواستگاری کند. آدم درمانده و مجبور، از روی ناچاری، هر جنس بنجل و پس مانده‌ای را قبول خواهد کرد.)

الف) سطح توصیف

واژگان و ساختار جمله: «اشتو درمونده» (چگونه درمانده)، «پس مونده» (باقی مانده، بی‌ارزش)، تقابل معنایی بین فرد درمانده و چیز بی‌ارزش. فعل «بخوایه» (خواستگاری کند)، با بار تحقیرآمیز، نشان‌دهنده‌ی انتخاب از روی اجبار است. ساختار استفهام انکاری «چگونه درمانده‌ای باشد که...» بر وضعیت غیرمنطقی و تأسف بار تأکید می‌کند.

سبک زبان: زبان محاوره‌ای سیستمی، با واژه‌های «اشتو» (چگونه) و «ره» (را)، که نشان‌دهنده‌ی گفتمان طبقه‌ی عامه و تجربیات روزمره است.

ب) سطح تفسیر

بازتولید گفتمان نابرابری: این ضرب‌المثل قدرت انتخاب را به شرایط مادی و اجتماعی فرد گره می‌زند. فرد «درمانده» (فاقد قدرت اقتصادی/اجتماعی) مجبور به پذیرش «پس مانده» (چیزهای طردشده توسط دیگران) است.

طبیعی‌سازی فقر و انفعال: جمله، به صورت ضمنی، می‌گوید که درماندگی، آدمی را به پذیرش هر چیز پست وادار می‌کند؛ ایدئولوژی جبرگرایی اجتماعی.

ایدئولوژی پنهان:

تحقیر فقرا: عبارت «پس مونده» نه تنها به اشیا، بلکه به انسان‌های حاشیه‌نشین نیز تعمیم داده می‌شود. این نشان‌دهنده‌ی گفتمانی است که فقر را با بی‌ارزشی پیوند می‌زند.

توجیه سلسله‌مراتب اجتماعی: اگر کسی چیزی بی‌ارزش را می‌پذیرد، حتماً «درمانده» است؛ یعنی تقصیر خودش یا شرایطش است.

ج) سطح تبیین

بافت اجتماعی - تاریخی: در جامعه‌ی سیستمی، با ساختار عشیره‌ای و اقتصاد معیشتی، فقر می‌تواند فرد را به انتخاب‌های تحمیلی سوق دهد. این ضرب‌المثل بازتاب‌دهنده‌ی تجربیات تاریخی زیستن در شرایط کمبود منابع است. ازدواج اجباری یا انتخاب شغل‌های پایین ممکن است مصداق این جمله باشد.

کارکرد گفتمانی: شامل هژمونی فرهنگی است. این مثل، به صورت غیرمستقیم، به فقرا می‌گوید: «اگر چیزی بی‌ارزش را پذیرفتی، مقصر درماندگی خودت هستی»، نه ساختارهای ناعادلانه. همچنین، انفعال سیاسی را نشان می‌دهد و، با طبیعی‌سازی انتخاب‌های تحمیلی، امکان مقاومت در برابر نابرابری را تضعیف می‌کند.

نتیجه‌گیری: این ضرب‌المثل، در چارچوب فرکلاف، نمونه‌ای از بازتولید گفتمان سلطه است که فقر را به عنوان ویژگی فردی، نه نتیجه‌ی ساختارهای ناعادلانه، نشان می‌دهد. حق انتخاب را به طبقه‌ی مرفه اختصاص می‌دهد و برای محرومان تنها «پس مانده‌ها» را مجاز می‌شمرد. از طریق زبان عامیانه، ایدئولوژی بقای سازش‌کارانه را جایگزین مقاومت می‌کند.

پرسش انتقادی: آیا امروزه می‌توان این گفتمان را به چالش کشید؟ مثلاً با تبدیل «پس مانده» به نماد مقاومت.

ضرب‌المثل سیستمی از همه تحقیرآمیزتر است. هم گزینه‌ی موجود، یعنی پس مانده، را تحقیر می‌کند و هم فرد پذیرنده را درمانده خطاب می‌کند. ضرب‌المثل فارسی بیشتر غمگین و سازش‌جویانه است. ضرب‌المثل عربی بر شدت فشار و نیاز تأکید دارد. خوردن سنگ، نشان‌دهنده‌ی اوج درماندگی و ناچاری است. ضرب‌المثل انگلیسی بیشتر توصیه‌ای و واقع‌بینانه است و کمتر بار

عاطفی منفی دارد. یک قاعده‌ی اجتماعی را بیان می‌کند: اینکه نیازمند حق انتخاب ندارد. همه‌ی این ضرب‌المثل‌ها حول محور پذیرش امر نامطلوب، به‌دلیل ناچاری، می‌گردند، اما هرکدام با لحن، شدت و از زاویه‌ای متفاوت به این مفهوم می‌نگرند. ضرب‌المثل سیستانی، با استفاده از کلمه‌ی «پس‌مانده»، تصویری بسیار زنده و تلخ از این ناچاری ارائه می‌دهد.

ضرب‌المثل شماره‌ی ۳

«بچه (گوچه) یتیم تلافی نداره» /baɬfæ (goʃfæ) jæti:m /
 «بچه‌ی یتیم نمی‌تواند تلافی کند؛ یعنی کسی که پدرش را از دست بدهد، حمایت و پشتیبانی خود را از دست داده و هر بلایی، فشاری، زورگویی، ضرب‌و شتمی را باید تحمل کند و کسی را ندارد که تلافی کند.»

الف) سطح توصیف

ویژگی‌های زبانی: ساختار نحوی شامل جمله‌ای ساده و منفی، با تأکید بر ناتوانی («نداره»)، است.
 واژگان کلیدی: «یتیم» (بی‌پناهی)، «تلافی» (پاسخ، دفاع)، «نداره» (نفی قدرت).

سبک: محاوره‌ای و احساس‌برانگیز، با بار عاطفی قوی.

واج‌شناسی: تکرار صامت‌های انسدادی /t/ و /d/ «یتیم»، «تلافی»، «نداره»: القای حس محدودیت و فشار.

مصوت‌های باز /a/ «بچه»، «نداره»: انتقال حس فقدان.

آهنگ گفتار: الگوی هجایی — | — | — | — | —
 موزون اما نامنظم، و تکیه روی «یتیم» و «تلافی» برای تأکید معنایی.
 تکرار آوایی: قافیه‌ی داخلی با /i/ در «یتیم» و «تلافی» و هم‌آوایی مصوت /a/ در سه واژه از پنج واژه.

کارکردهای زیبایی‌شناختی: ایجاد ریتم یادگرفتنی برای انتقال راحت‌تر مفهوم، استفاده از صداها‌ی گرفته‌ی /t/ و /d/ برای نمایش محرومیت و به‌کارگیری مصوت‌های کشیده برای القای حس حسرت.

ب) سطح تفسیر

بافت اجتماعی: بازتاب‌دهنده‌ی جامعه‌ای که قدرت فردی به حمایت خانوادگی، خصوصاً پدر، وابسته است و طبیعی‌سازی ستم بر ضعیفان در غیاب ساختارهای حمایتی.

ایدئولوژی پنهان: شامل توجیه نابرابری قدرت است، یتیم را به‌عنوان نماد محرومیت از حقوق اجتماعی نشان می‌دهد و نبود سیستم عدالت رسمی و تکیه بر روابط شخصی برای حمایت مشهود است.

ج) سطح تبیین

گفتمان مسلط: بازتولید مفهوم «قدرت خانوادگی» به‌عنوان تنها پشتوانه‌ی امنیت فردی، نقد سیستم‌های ناکارآمد و حمایت از کودکان بی‌سرپرست نمایان است.

کارکرد اجتماعی: هشدار درباره‌ی آسیب‌پذیری افراد بدون شبکه‌ی حمایتی و توجیه رفتارهای سلطه‌جویانه در غیاب حامیان قدرتمند.
 نتیجه‌گیری: این تحلیل نشان می‌دهد که ضرب‌المثل سیستانی، هم‌زمان، بازتاب‌دهنده‌ی ساختارهای قدرت خانوادگی، ضعف نهادهای حمایتی و فرهنگ تسلیم در برابر ستم است. ویژگی‌های آوایی آن این‌گونه است که، با ریتم و واج‌آرایی خاص، مفهوم را ماندگار می‌کند و از صداها برای القای عاطفه استفاده‌ی هوشمندانه می‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

در سطح توصیف مشاهده می‌شود که این شش ضرب‌المثل سیستانی، از نظر زبانی، دارای ویژگی‌های مشترکی هستند. آن‌ها از ساختارهای نحوی ساده و قاطع، مانند جمله‌های منفی و شرطی، واژگان محاوره‌ای و گویشی، مانند «خیش»، «خرمه» و «موکه»، و استعاره‌های ملموس و برگرفته از زندگی روزمره، مانند «قورت بدهی»، «تخم و خرمن» و «پس‌مونده»، استفاده می‌کنند. این ویژگی‌های زبانی، گفتمان را اثرگذار، به‌یادماندنی و در دسترس

عموم می‌سازند. الگوهای آوایی و ریتمیک نیز به تقویت عاطفی مفاهیم و ماندگاری آن‌ها در حافظه‌ی جمعی کمک می‌کنند.

در سطح تفسیر مشخص می‌شود که این ضرب‌المثل‌ها در دو گفتمان به‌هم‌پیوسته عمل می‌کنند. گفتمان «اصالت/نسب»، شامل خویشاوندسالاری، تبارگرایی و تقدیرگرایی، به بازتولید هنجارهای مسلط می‌پردازد و، با طبیعی جلوه دادن پیوندهای خونی و تاریخی، فرد را در برابر ساختار جمعی مسئول و مطیع می‌سازد. در مقابل، گفتمان «ناچاری و سازش»، پاسخی به موقعیت‌هایی است که فرد در حاشیه یا زیر سایه‌ی همان ساختارهای قدرتمند، آسیب‌پذیر شده است. این گفتمان، انتخاب‌های تحمیلی، انفعال و تسلیم را نه تنها به‌عنوان یک راهکار، بلکه به‌عنوان یک «حکمت عملی» بازنمایی می‌کند. این دو گفتمان با هم یک چرخه را تشکیل می‌دهند. گفتمان اول، شرایطی از اجبار ایجاد می‌کند و گفتمان دوم، راه‌حل سازش با آن اجبار را عادی‌سازی می‌کند.

در سطح تبیین، به ریشه‌ی این گفتمان‌ها در بستر اجتماعی - تاریخی و اقتصادی سیستم پرداخته می‌شود. اقتصاد معیشتی و کشاورزی در جغرافیای سختی مانند سیستم، بقا را به انسجام جمعی و تداوم نسل‌ها گره زده است. گفتمان «اصالت/نسب» مستقیماً بازتاب این ضرورت بقا است که در قالب ایدئولوژی خویشاوندسالاری و تقدیرگرایی تثبیت شده است. از سوی دیگر، فشارهای ناشی از همین ساختار سخت‌گیرانه، مانند فقر، تبعیض در توزیع منابع یا از دست دادن حمایت خانوادگی، گفتمان «ناچاری» را برای مدیریت روانی و اجتماعی افرادی که در حاشیه‌ی این نظام قرار می‌گیرند، ضروری ساخته است. بنابراین، این گفتمان‌ها تنها بازتاب منفعلانه‌ی واقعیت نیستند، بلکه در نقش «ابزارهای ایدئولوژیک» عمل می‌کنند که، با توجیه نظم موجود و عادی‌سازی نابرابری، به «بازتولید روابط قدرت نابرابر» در جامعه کمک می‌کنند.

تحلیل این ضرب‌المثل‌ها در چارچوب فرکلاف نشان می‌دهد که گفتمان عامیانه یک پدیده‌ی صرفاً زبانی نیست، بلکه یک «کنش اجتماعی» است. این گفتمان، از یک‌سو، واقعیت اجتماعی جامعه‌ی عشیره‌ای سیستم را بازتاب می‌دهد (سطح تبیین)، از سوی دیگر، از طریق فرایندهای درون‌زبانی تفسیر و معناسازی می‌کند (سطح تفسیر) و، در نهایت، از طریق ویژگی‌های مشخص متنی، این معانی را منتقل و نهادینه می‌سازد (سطح توصیف). مهم‌تر از همه، این گفتمان، با مشروعیت‌بخشی به سلطه‌ی جمع بر فرد و عادی‌سازی سازش به‌جای مقاومت، به‌طور فعالانه در بازتولید همان ساختارهای اجتماعی که از آن برخاسته است، مشارکت می‌کند. بنابراین، این ضرب‌المثل‌ها را می‌توان به‌مثابه «سربازان ایدئولوژیک» نظم سستی در نظر گرفت که، در قالبی به‌ظاهر بی‌آزار و خردمندانه، منطق قدرت حاکم را دائماً زنده و تقویت می‌کنند.

۷. پیشنهادها برای پژوهش‌های آینده

مطالعه‌ی تطبیقی: مقایسه‌ی ضرب‌المثل‌های سیستمی با ضرب‌المثل‌های سایر مناطق ایران یا فرهنگ‌های دیگر، برای درک بهتر اشتراکات و تفاوت‌های فرهنگی.

تحلیل نقش زنان: بررسی دقیق‌تر نقش زنان در ضرب‌المثل‌های سیستمی، با تمرکز بر مقاومت آن‌ها در برابر کلیشه‌های جنسیتی. تأثیر تحولات اجتماعی: مطالعه‌ی تأثیر تحولات اجتماعی و اقتصادی معاصر بر دگرگونی یا تداوم گفتمان‌های موجود در ضرب‌المثل‌ها.

کاربردهای آموزشی: استفاده از یافته‌های این پژوهش در برنامه‌ریزی‌های آموزشی و فرهنگی، برای ترویج برابری جنسیتی و عدالت اجتماعی.

این پژوهش گامی مهم در جهت حفظ میراث زبانی و فرهنگی سیستم و همچنین نقد سازوکارهای قدرت نهفته در زبان است. امید است که نتایج این تحقیق بتواند به درک عمیق‌تر روابط

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines and compares Sistani proverbs concerning women and the family within the two interrelated semantic categories of compulsion/adaptation and ancestry/lineage, using Norman Fairclough's critical discourse analysis framework. Proverbs constitute a significant component of oral culture because they condense collective experience, social values, cultural beliefs, and historically established relations of power into brief, memorable, and widely circulated linguistic forms (1). In Sistani culture, proverbs are especially important because they have developed within a distinctive geographical, historical, tribal, and socioeconomic environment and therefore preserve many aspects of local knowledge, familial organization, social hierarchy, gender expectations, and strategies of survival. Sistani proverbial discourse is not merely decorative or didactic language; rather, it functions as a culturally legitimate mechanism through which social norms are transmitted, naturalized, and reproduced across generations. The oral heritage of Sistan includes sayings and proverbial expressions whose persistence in everyday speech has enriched the local dialect and preserved culturally specific modes of perception and

اجتماعی و فرهنگی این منطقه کمک کند و به عنوان مبنایی برای پژوهش‌های آینده مورد استفاده قرار گیرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

communication (3). Within this linguistic and cultural heritage, women are represented through multiple familial and social identities, including those of mother, wife, daughter, stepmother, prospective bride, dependent family member, and guardian of familial continuity. The present research focuses specifically on the categories of "compulsion/adaptation" and "ancestry/lineage" because these categories reveal two complementary dimensions of Sistani social thought. The first concerns the individual's obligation to endure unfavorable circumstances and adapt to conditions that cannot easily be changed, whereas the second emphasizes the enduring importance of kinship, inherited character, family reputation, collective identity, and generational continuity. By examining these two categories together, the study seeks to demonstrate how proverbial discourse simultaneously promotes loyalty to family structures and teaches individuals to accommodate the pressures produced by those structures. Accordingly, the principal objective is to identify how linguistic choices, metaphorical structures, local vocabulary, and culturally recognizable images contribute to the representation of women, family relationships, vulnerability,

adaptation, kinship, inherited identity, and social power in Sistani proverbs.

Previous studies have demonstrated that proverbs frequently reproduce gendered assumptions and culturally sanctioned hierarchies, although the degree and form of such representation vary across linguistic and cultural contexts. Research on Persian and Azerbaijani Turkish proverbs has shown that women are commonly represented within the private sphere, particularly in the roles of wife, mother, and daughter, while their public and social presence remains comparatively limited (6). Studies of Persian proverbs have further indicated that apparently ordinary and concise expressions can naturalize gender stereotypes by presenting historically constructed inequalities as self-evident cultural truths (7). Similarly, a Faircloughian analysis of Arabic proverbs in Khuzestan revealed that women's representations are multidimensional but frequently structured through unequal relations of power, with men typically occupying more authoritative positions and women receiving positive recognition primarily in maternal and sisterly roles (8). Research on Gilaki proverbs, however, has challenged the assumption that women are represented only as subordinate, showing that they may appear as weak, powerful, equal to men, or socially dominant depending on the specific role and context (9). Studies of Zulu, African, Kurdish, Arabic, Qashqai, Turkish, English, and Persian proverbial traditions similarly demonstrate that

oral literature can contain contradictory representations, simultaneously praising women's moral and familial importance while restricting their autonomy or associating them with inferiority, dependence, emotionality, or domestic obligation (10-12, 14-20). These studies confirm that proverbial discourse does not merely reflect social attitudes but actively participates in their stabilization and transmission. The present study extends this body of research by concentrating on Sistani proverbs and by organizing the selected material around the specific conceptual opposition between inherited belonging and enforced adaptation. The theoretical foundation is Fairclough's three-dimensional model, according to which discourse must be examined at the levels of textual description, discursive interpretation, and sociocultural explanation. In this approach, language is regarded not simply as a means of conveying meaning but as a form of social practice that produces and reproduces ideology, hegemony, social identity, and unequal power relations (2). This framework is especially suitable for analyzing proverbs because their brevity and familiarity often conceal the ideological assumptions embedded in their lexical, syntactic, metaphorical, and pragmatic structures.

The research employed a qualitative design based on critical discourse analysis and Fairclough's three-level model. The corpus consisted of Sistani proverbs related to women, family, kinship, ancestry, inherited

character, compulsion, vulnerability, and adaptation to adverse circumstances. The wider collection included twenty-six proverbs classified under ancestry, lineage, inherent character, and kinship, as well as three proverbs categorized under compulsion and adaptation to new or unfavorable conditions. From the first category, three representative proverbs were selected for detailed analysis, while all three proverbs in the second category were examined. The proverbs were gathered through purposive sampling based on their authenticity, frequency of use in Sistani culture, direct relevance to the research questions, and capacity to represent diverse gendered and familial roles. Data collection relied on written sources, including published collections of Sistani proverbs and books on the folklore and popular culture of Sistan, together with interviews conducted with literate and non-literate local participants over the age of fifty. Participatory observation of the natural contexts in which these proverbs are used also contributed to the interpretation of their pragmatic and cultural functions. The analysis proceeded in three stages. At the descriptive level, the study examined sentence structure, grammatical polarity, conditional and negative constructions, local lexical items, metaphors, pronouns, phonological patterns, rhythm, repetition, and dialectal features. At the interpretive level, attention was directed to the relationship between the proverb and its context of use, the identities assigned to speakers and social actors, the representation

of individual and collective agency, and the implicit assumptions concerning family authority, gender, poverty, dependence, and inherited status. At the explanatory level, each proverb was situated within the broader historical, tribal, agricultural, economic, and familial structures of Sistani society. This stage examined how recurrent proverbial formulations contribute to the naturalization of collectivism, patriarchal authority, kinship obligations, fatalism, unequal access to protection, and the normalization of accommodation in situations of social weakness. The use of Fairclough's framework in comparable discourse-analytic studies demonstrates its effectiveness in connecting linguistic form with ideology, historical context, and social power (4, 5).

The findings concerning ancestry, lineage, inherent character, and kinship reveal that these proverbs strongly privilege collective continuity over individual autonomy. The proverb stating that a relative cannot simply be swallowed or eliminated, regardless of one's dissatisfaction, constructs kinship as an unavoidable and enduring social bond. At the descriptive level, the proverb uses a conditional structure, an impossible physical action, and humorous exaggeration to communicate the impossibility of severing familial relationships. At the interpretive level, the individual is positioned against the authority of the tribal and familial collective, while kinship is represented as sacred, permanent, and resistant to personal

preference. At the explanatory level, this discourse reflects a society in which economic security, social identity, protection, and access to resources have historically depended on extended family and tribal networks. The proverb therefore performs two functions: it acknowledges the burdens of kinship and simultaneously naturalizes the obligation to preserve it. The proverb stating that “the seed does not fall far from the threshing floor” similarly relies on agricultural metaphor to connect the child or later generation with the family, lineage, and inherited characteristics of previous generations. The lexical opposition between “seed” and “threshing floor” creates a part-whole relationship that presents individual identity as inseparable from family origin. The proverb legitimizes generational authority and may be used to explain behavior through inherited disposition rather than personal choice. It also reflects the agricultural economy of Sistan, where natural cycles and cultivation provide culturally meaningful metaphors for human continuity. The third proverb, which presents physical injury or suffering as an inheritance from seven generations, introduces a more critical dimension. It represents hardship, poverty, illness, or deprivation as historically transmitted and deeply rooted in collective experience. Although this formulation may preserve awareness of structural suffering, it can also encourage fatalism by suggesting that inherited difficulties are unavoidable. Taken together, these proverbs construct

lineage as both a source of identity and a mechanism of restriction. They affirm belonging, continuity, and social protection, yet they also subordinate the individual to inherited expectations and collective judgment. Such representations are consistent with studies showing that proverbial discourse can naturalize family-based hierarchy and gendered power by presenting them as culturally inevitable rather than historically produced (7, 8, 20).

The three proverbs classified under compulsion and adaptation reveal the consequences experienced by individuals who lack power, protection, resources, or socially recognized support. The proverb advising a child without a mother to accommodate the father’s new wife is constructed through a simple conditional command: because the preferred source of care is absent, adaptation becomes obligatory. At the descriptive level, the colloquial vocabulary and imperative verb make the message direct, memorable, and authoritative. At the interpretive level, the proverb represents the child as powerless and the stepmother as a new familial authority who must be accepted. The hidden ideology promotes survival through accommodation, even when circumstances may be emotionally difficult or unjust. The proverb concerning a desperate person who accepts a “leftover” or undesirable marriage prospect is even more explicitly structured by social hierarchy and humiliation. It connects deprivation with the loss of choice and uses evaluative vocabulary

to degrade both the available option and the person compelled to accept it. This discourse can extend beyond marriage to poverty, occupational marginalization, and limited access to resources. It individualizes deprivation by implying that the desperate person's condition explains the degrading choice, while the social structures producing that desperation remain unexamined. The proverb stating that an orphan cannot retaliate or seek redress similarly links personal security to paternal and familial protection. Its negative grammatical structure emphasizes powerlessness, while the terms associated with orphanhood, retaliation, and absence of support construct a social world in which formal institutions cannot reliably protect vulnerable individuals. Collectively, these proverbs represent accommodation as practical wisdom and survival as dependent on accepting unequal circumstances. Women and children appear as especially vulnerable when deprived of maternal, paternal, economic, or kinship support. The discourse of compulsion therefore complements the discourse of lineage: the latter establishes the authority and necessity of the family network, while the former illustrates what happens when an individual is marginalized within or excluded from that network. Similar studies have shown that proverbs may reproduce patriarchal domination, restrict women to dependent familial roles, and transform inequality into culturally accepted common sense (10, 12, 15, 17). In the Sistani material,

however, this process is closely connected to regional experiences of economic hardship, environmental insecurity, tribal organization, and the historical necessity of collective survival.

In conclusion, the analysis demonstrates that Sistani proverbs concerning ancestry/lineage and compulsion/adaptation form an interconnected ideological system through which family continuity, inherited identity, social vulnerability, and accommodation to unequal conditions are culturally interpreted and transmitted. At the textual level, the proverbs employ simple syntax, local vocabulary, negative and conditional structures, agricultural and bodily metaphors, rhythmic repetition, and emotionally charged expressions that make their messages accessible and memorable. At the interpretive level, they establish specific social identities: the loyal relative, the inheritor of family traits, the bearer of generational suffering, the motherless child, the desperate suitor, and the unsupported orphan. At the explanatory level, these representations are rooted in the historical realities of a tribal and agricultural society in which survival has often depended on kinship solidarity, inherited reputation, collective discipline, and adaptation to material scarcity. The discourse of lineage emphasizes continuity, loyalty, familial honor, and the impossibility of complete separation from one's origins, whereas the discourse of compulsion teaches individuals to endure disadvantage, accept limited choices, and

accommodate unequal relations when resistance appears impractical. These two discourses reinforce one another: collective structures generate obligations and constraints, while the ideology of adaptation normalizes submission to those constraints. The proverbs therefore function not only as reflections of Sistani culture but also as active social practices that preserve, legitimize, and reproduce established relations of authority. At the same time, their critical analysis creates the possibility of reinterpretation. By exposing the assumptions embedded in apparently ordinary expressions, researchers and educators can distinguish between the preservation of valuable cultural heritage and the uncritical continuation of stereotypes, fatalism, familial domination, and gender inequality. The study ultimately shows that the critical reading of oral literature can contribute both to safeguarding regional linguistic traditions and to reconsidering the social meanings through which women, families, vulnerable individuals, and inherited identities are represented.

References

1. Mieder W. Proverbs: A Handbook: Greenwood Press; 2004.
2. Fairclough N. Discourse and Social Change: Polity Press; 1992.
3. Elhami F. An Examination of the Language of Humor in Sistani Proverbs. *Journal of Linguistic and Rhetorical Studies*. 2019;10(20):27-56.
4. Kazemi P, Cheraghi Vash H, Moghadam Motaghi A, Jalilian M. A Critical Discourse Analysis of Imam Ali's Sha'baniyya Supplication Based on Norman Fairclough's Model. *Hadith Sciences*. 2023;108(2):196-221.
5. Ebrahimi E, Dast-Ranj F. An Analysis of the Dimensions of Striving in Quranic Discourse Based on Norman Fairclough's Model. *Quran and Hadith Sciences Research*. 2023;20(2):95-117.
6. Mohammadi Jouzani S, Seddigh Ziabari R. An Analysis of the Representation of Women in Azerbaijani and Persian Proverbs in Iran from the Perspective of Fairclough's Critical Discourse Analysis. *Dialectology and Folk Culture*. 2023;1(1).
7. Ghayouri M, Eslahi S. A Linguistic Analysis of the Position of Women in Persian Proverbs from the Perspective of Naturalization. *Persian Language and Iranian Dialects*. 2022;7(1):173-202.
8. Balavi R, Nemati F, Al-Boughbeish S. The Representation of Women in the Arabic Proverbs of the People of Khuzestan: A Faircloughian Critical Discourse Analysis. *Lesan-e Mobin*. 2022;17(64).
9. Nazari Moghadam J. The Representation of Women in Gilaki Proverbs. *University of Tehran Scientific-Research Quarterly*. 2020;12(4):623-45.
10. Chiliza TH, Masuku MM. Manifestation of Gender Inequality in Some Zulu Proverbs That Reflect Patriarchal Domination of Women by Men within the Zulu Cultural Context. *Indilinga African Journal of Indigenous Knowledge Systems*. 2020;19(1):58-69.
11. Ezzati Z, Dana Tous M, Sarahi MA. A Discourse Analysis of the Position of Women in Turkish Proverbs. *Culture and Folk Literature*. 2018;6(19):71-95.
12. Jabbareh Nasrou A, Kouhnavard R. The Position of Women in the Folk Culture of Jahrom County. *Culture and Folk Literature*. 2017;5(18):131-52.
13. Sadeghimanesh A, Alavimoghadam M, Estaji E. A Comparative Examination of the Position of Women in Amsal va Hekam and the Oxford Dictionary of Proverbs Based on the Psychological Views of Alfred Adler and Eric Berne. *Culture and Folk Literature*. 2017;5(17):47-69.
14. Khazeli M, Salimi A. Women in the Mirror of Kurdish and Arabic Proverbs. *Comparative Literature*. 2016;8(15):113-35.
15. Mirzaei A, Fallahi MH. The Position of Women in Qashqai Oral Literature: An Analysis from the Perspective of Critical Discourse Studies. *Iranian Linguistics and Dialects*. 2016;1(2):122-60.
16. Kamwendo J, Kaya HO. Gender and African Proverbs. *Studies of Tribes and Tribals*. 2016;14(2):92-9.
17. Amin al-Raaya P, Sharifi S, Elyasi M. An Examination of Characteristics Attributed to

Women in Persian Proverbs. Persian Language and Literature Research. 2014(34):89-120.

18. Mohammadpour A, Karimi J, Maroufpoor N. An Interpretive Study of the Representation of Women in Kurdish Proverbs: The Sorani-Mukriani Dialect. Women in Culture and Art. 2012;4(3):65-83.

19. Masoumi M, Rahiminejad V. Women and Gendered Proverbs. Persian Language and Literature. 2012;4(11):135-58.

20. Zahedi K, Imani A. Women in English Proverbs: A Critical Discourse Analysis Approach. Criticism of Foreign Languages and Literatures. 2011;65(7):81-113.